



پیرمرد و دریا

نوشته آرنست همینگوی



ترجمه
لطف دریابندری



ketabTala

پیرمرد و دریا



تقدیم به چارلی اسکریبنر و ماکس پرکینز





پیرمرد و دریا

نوشته

ارنست همینگوی

ترجمه نجف دریابندری



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

تصاویر کتاب از
۱. ریموند شپرد - سی. اف. تانی کلیف

ارنست همینگوی
Ernest Hemingway

پیرمرد و دریا
The Old Man and the Sea

چاپ اول متن: ۱۹۵۲ م. Charles Scribner's sons، نیویورک
چاپ اول ترجمه فارسی: تیرماه ۱۳۶۳ ه. ش. - تهران
چاپ دوم: مصور و با تجدیدنظر در ترجمه، اسفندماه ۱۳۷۲ ه. ش. - تهران
چاپ یازدهم: ۱۴۰۰ ه. ش. - تهران
چاپ دوازدهم: ۱۴۰۱ ه. ش. - تهران
تعداد: ۷۷۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: تاجیک

حق هر گونه چاپ و انتشار و تکثیر مخصوص
شرکت سهامی (خاص) انتشارات خوارزمی است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۸۷-۰۷۲-۹ ISBN 978-964-487-072-9

Hemingway, Ernest ۱۸۹۹ - ۱۹۶۱

پیرمرد و دریا / نوشته ارنست همینگوی؛ ترجمه نجف دریاپندری - تهران:
خوارزمی، ۱۳۶۳.
۲۲۴ ص.

این کتاب قبلاً در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف منتشر شده است.
عنوان اصلی: *The Old Man and the Sea*

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. داستانهای آمریکایی - قرن ۲۰ م. الف. دریاپندری، نجف - ۱۳۰۸ -

مترجم: ب. عنوان
۸۱۲/۷۵ PS ۳۵۳۳ / م۹، پ۹

ISBN 978-964-487-072-9

چاپ دوازدهم: ۱۴۰۱.

م۸۴.۱۹۱۵۲

کتابخانه ملی ایران

قیمت: ۹۵۰۰۰ تومان

ارنست همینگ وی:
یک دور تمام

در ۱۹۱۴ که جنگ جهانی اول درگرفت جوانک موسوم به
ارنست همینگوی که می‌خواست نویسنده شود پانزده سال بیشتر
نداشت. ایالات متحد در ۱۹۱۷ وارد جنگ شد. همینگوی فوراً
داوطلب شد به جبهه برود، زیرا می‌دانست که با چننه خالی نویسنده
نمی‌توان شد و می‌خواست در جنگ «تجربه» بیاموزد. اما به سبب
آسیبی که چشمش در مشتش زنی دیده بود در معاینه پزشکی رد شد.
شش ماه بعد صلیب سرخ امریکا او را به عنوان راننده آمبولانس
پذیرفت و به جبهه ایتالیا فرستاد. خدمت او در جبهه ممتاز بود. اما
چیزی نگذشت که زخمی شد. گویا در یکی از سنگرها گلوله توپی زیر
پایش منفجر می‌شود. همینگوی از هوش می‌رود. دو سرباز ایتالیایی،
که دوستانش بودند، در کنارش کشته می‌شوند. یک سرباز دیگر هر دو
پایش قطع می‌شود. همینگوی چون به هوش می‌آید سرباز زخمی را
بر دوش می‌گیرد تا او را به جایی برساند. همین که از سنگر بیرون
می‌آید نورافکنی روی آنها می‌افتد و مسلسل آتش می‌کند. دو گلوله
به پای همینگوی می‌خورد. سرباز بی‌پا از دوش او می‌افتد و جان
می‌دهد. همینگوی را چند ساعت بعد نیمه‌جان به بیمارستان پشت
جبهه می‌رسانند. گذشته از دو گلوله مسلسل، بیش از صد تکه ترکش

توپ به پر و پایش نشسته است. همینگوی چند ماه در یکی از بیمارستانهای میلان بستری می‌شود؛ وقتی که از بیمارستان بیرون می‌آید جنگ پایان یافته است. جوانی که می‌خواست نویسنده شود با چننه‌ای پر از «تجربه» و پای لنگ به‌خانه پدرش بازمی‌گردد.

محتویات این چننه شاید اندکی ناگوارتر از آن بود که با ادامه روال عادی زندگی سازگار باشد. در حقیقت اثر زخمی که آن جوان جویای نام در نیمه‌شب هشتم ژوئیه ۱۹۱۸ در سنگر فوسالتادی پیاوه برداشت تا چهل و پنج سال بعد، تا صبح روز اول ژوئیه ۱۹۶۱ که نویسنده نام‌آور جهان در خانه‌اش در کچوم، آیداهو، با دو گلوله تفنگ شکاری مغز خود را پریشان کرد، همیشه همینگوی را آزار می‌داد. در سراسر این سالها صحنه‌های جنگ و شکار و گاوکشی — هر کجا گلوله در می‌رفت و خون جاری می‌شد — همینگوی را مسحور می‌کرد. برخی بر آن‌اند که این دلیل بر دلاوری شگرف آن مرد بود؛ و برخی دیگر عقیده دارند که آن جوان چنان در جبهه ترسیده و از خودش خجل شده بود که از آن پس در تمام لحظه‌های زندگی سخت نیازمند این بود که دلاوری خود را بیازماید. اما شاید این دو داوری آنقدر که در ظاهر بنظر می‌آید با هم ناسازگار نباشند؛ زیرا که ترس و دلاوری دو مقوله بیگانه از هم نیستند؛ دلاوری عاری از ترس، اگر وجود داشته باشد، یک پدیده «دردشناختی» و غیرانسانی است.

در هر حال، جوان لنگ و تکان‌خورده‌ای که از «جهان کهن» بازگشته است بزودی در می‌یابد که خانه پدرش جای او نیست. پدر همینگوی پزشکی سرشناس و مرفه است و مادرش زنی متدین

(کاتولیک) و بسیار سختگیر. فضای خانهٔ دکتر همینگوی فضای زندگی یک خانوادهٔ بورژوازی آمریکایی است، و جوانی که چندی در هوای آزادی رمانتیک اروپای جنگ‌زده زیسته‌است طبعاً در این خانه احساس خفگی می‌کند. همینگوی بزودی از خانهٔ پدرش می‌رود و در روزنامهٔ «استار» (ستاره) شهر کانزاس، که پیش از جنگ هم چندی برای آن کار کرده‌است، خبرنگار می‌شود تا بتواند به‌نوشتن بپردازد. در همین روزهاست که عاشق دختری به‌نام هدلی می‌شود و با او عروسی می‌کند. همینگوی و زنش می‌خواهند به ایتالیا بروند و آنجا زندگی کنند، اما دوست تازهٔ همینگوی، شرود اندرسن، که از نویسندگان مشهور آن زمان است، می‌گوید که جای آنها پاریس است، زیرا پاریس نه تنها جای رفت و آمد کمابیش همهٔ نویسندگان و هنرمندان اروپا و امریکاست، بلکه آدمهایی چون ازرا پاوند و گرتروود استاین و جیمز جویس نیز آنجا زندگی می‌کنند. اندرسن که با همهٔ اینها آشناست چند معرفی‌نامه هم برای همینگوی می‌نویسد. همینگوی کار خبرنگاری یک روزنامهٔ کانادایی را هم برای خود دست و پا می‌کند و پس از سه سال دوباره، این بار با زنش هدلی، روانهٔ اروپا می‌شود. این در پاییز ۱۹۲۱ است و همینگوی بیست و دو سال دارد.

۲

پاریس در دههٔ بیست، به‌گفتهٔ ملکم کانولی، نقاد معروف آمریکایی، هم یک شهر بود و هم «حالتی از احساس». آمریکا در جنگ پیروز شده‌بود، اما نویسندگان و هنرمندان جوان آمریکایی در حقیقت

